

در او ان که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بدست نیاید
 و خوف و حیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 میفرماید اکثر سبب ایمان عند النبیع ندانم و در آن وقت دشواری و زمان
 بقیاری چه پیش آید و جایی دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشته است ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجهت
 و جهد کوشش بیغ نمانی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت
 و ادای فرایض و سنن روایت با تبدیل ارکان و با حضور و خشوع بروبی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت
 و وجهانی و دولت جاودانی و پرکات و رحمت بی شمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فرود از عمل پسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است پسئل الصادقین عن صدقهم کما سلین خاص
 و عام است و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که محبوب و برحق است و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و محیامی و ممانی شد رب العالمین انتمی کلمات
 الشریفة انتقال شیخ ازین و ابر کلال بسالی است که شیخ اجل مبتین است و
 تربت شریفش در قریه کنکونه است که بر ساحل و ریامی همین قریه کربال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از او افر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و پیخودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی در آن از و ستران رسیدند فرمود دل ایند که بسیار
 کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من غلبت می نماید و در ازین سرور
 شیخ را کلفت پسر بوده که هر یک در حال و قال تمبیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بود می آزند که میگفته و برین نسبت خانوادیه ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و انگاه بجا هدایت و ریاضات انداخته
 بی پایه قطبیت رسانند از زبان دُر فشان حضرت ایشان قدس سره شنووم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در وهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غایب کردی بخند متش نوشتندی که اگر امر عالی درود
 یا بد تقبیل استمان مستعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
 کبر سن و ناتوانی خود به هلی آمدی و ایضا حضرت ایشان قدس سره از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سره
 از وطن خود به هلی آمدی خبر با کبار آنجا رسیدی پذیره راه شدند
 کذلک قوالان و مظهر بان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانه از وسع
 سر نیز دوستی در وهلی در محفل عظیم که علما حاضر بودند تواجده بر خاست
 در میان تواجده گفت منصور رانا و انا مان گشتند چون این کلمه را در قص
 بکرات بزرگان راندیکی از محول علمای حاضر بے آرام شده نام یکی
 از اعاظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت که چون اومی در میان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
 من همان را میگویم باریان عالم گفت شیخ چون مثل اومی را نادان توان گفت
 که چون بان عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا اسحق ظاهر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این چیست
 سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بجوشید و گفت که زهی نادان که سر این حق و جادوی ظاهر شود و در آن

نه و هم حضرت ایشان قدس سره الغریزیدین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بهیلی آمد بود شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشته بود و شیخ فرستاد شیخ جون
 بکشا و آیت تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰة و الخیات
 برآمد که شیخ عبدالوهاب ورین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مامون الخاتم
 و عاقبت شان علی الیقین باخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
 بذخلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد برین سخن روزها
 میان علمای آن بلاد مذاکرات بود و چون پیوست بالآخر مقرران شد که شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفه
 اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از او بر سجاوه ارشاد او نشست و از
 سید ابراهیم الایریجی القاور که در نامه اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقه قاوریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت و این سید
 ابراهیم مرده بود و از اعلام و اشتمدان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
 او به شهر و بی کس بدانش او نبود و با اشتمال علوم التزام او کار و او را
 و تربیت و ارشاد و رایز جمع نموده و سید شیخ بهاء الدین قاور که
 شطاری ست و شیخ بهاء الدین را رساله ایست در طریقه شطاریه برای او
 گویند و معامله از شیخ نظام الدین عالی می نیز خرقه یافته است و در سنه
 ثلث و خمین و تسهاتة بعالم بانی تشنافته و در پایان روضه امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیده رحمة الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
 که عرس خواجه قطب الدین بود بر وضعه شریفه او جمعی کرم رقص و سماع
 بشیند معروض داشتند چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی و از مد فرمود و باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
و رقاصان حضرت خواجہ بر من ظاہر گشتہ فرمودند این بدبخت چند وقت را
بر ماشوش کروانید من سجدت سید آمدہ معروض داشتیم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ہارا منذور وارید یا نہ شیخ زکریا الدین صاحب احوال الطوار
علیہ لود و تصانیف ثانیستہ دار و از انجملہ است مزاج البحرین محتوی بر سر
علم و نبی و یقینی و نیز اورا کتابت کثیرہ الہیہ است نورانی از مسکاتیب او
بخط کثیرین حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ یکے از محرمان راز نوشتہ
و اما بنعمہ ربک قدرت اللہ العزیز و اللہ اعلم کہ در دیدہ شہود نامندہ بحر خدای مع ہذا
جز افلاس و بجز پیش نہ در جزیرت دور ماندگی کیش نہ انتہی سہل شدہ از دریا
جدالی میکنم بر سر کجی کردانی میکنم شہد شیخ زکریا الدین را در حل بعضی کلمات
سکرید و السہد خوش تحقیقات است از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بودہ کہ خدایے و اندما کجا تیم و بازستہ مودہ
اگر گوئے خدایے نداند شاید شیخ زکریا الدین مینویسد مراد از علم الہی
تعمین عامی است اجمالی بالتفصیل کہ بوحثت و واحدیت معتز نہ سیر شیخ ماوران
وقت فوق تعین علی بودہ غور سے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ زکریا الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ این عربی و تابعان اور ہمہ اللہ سیر فوق تعین
علمی قائل نمید و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بود و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات است کہ سکر از حال و تقال سے نیز و شیخ
زکریا الدین در سہہ ثلاث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رفت بان جہان

ستم مضع او و سائر خوانش و در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبد الباقی شهید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمائتہ بودہ و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمائتہ و چون حضرت مخدوم
 را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال مانیسری رحمہ اللہ بہت محبت
 بہم پیرگی صحبتی بہ شایستہ و مجالس شکر و رومی داودہ بجمعی از احوال
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال مانیسری از اعظم خلفائے
 حضرت شیخ عبد القدوس بود و رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت
 و استفراق و استہلاک تمام ما گویند بسیار بودہ کہ بر اسے افاقش بہت
 او اسے نماز فریدان آمدہ با و از بلند حق حق می گفتہ اند ما از سکر بہ صحو
 مے آمدہ عمر و را زیافت پس از نو دو پنج سالے در سنہ تسع و ثمانین استقامت
 باہر ت شتافت و در بلدہ خود مضع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 بہت اضطراب و شورش عظیم از خلایق برخاست گویند چون بعد از
 شانزہ روز اندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعظم خلفائے وسے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران
 حالت بچوش دور و تمام این بیت بر خواندے قومی ز وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و معانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر خسار مبارک
 بزوان گشت و مدتی مانگسار تمام سفر و زورند حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکات بیک شہ از سالہ ارشاد اقطابین او الکفایہ و

نشمه مینویسد که عشاق بر بناذل کشف و کرامات توقف روا ندارند و از آن
مترقی میشوند و مقید بحزنی نگردند بریده و در پیده از همه جان باز و جهان باز
باشند و آن نیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
انحراف کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گرم شوند و
پیش از مرگ بمیزند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک و جمال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی سخن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتضعیم الاصول والاصول
رعاية الشرعیة والطریقیة واسیجہ گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتی مخصوص
بشکل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهى بیان ملاقات
حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رنهم اللہ حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالما
کشید و فوائد با بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مروی بصورت اهل سیاه بان
خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه کهن بنشست شیخ او را
از عسکریان دانسته اخبار شاه سیاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمد و گفت شیخا اگر میکنی از مساکین این راه جهت اقتباس
انوار اللہ باین خانقاه آید شمارا لائق نیست از اخبار شاه سیاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار و آید بر را بگذار بشنید و از رویندگان
بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه نموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ نبوی تعلقی از ان
 مرویدند بران آمدند کہ آن هنگام کہ او از محفل شیخ بیرون آید با ملاقات
 فرمایند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کردند آن عزیز را
 نیز بعد ملاقی و معاشرت ایشان بکلمہ خیر القلوب پیشا بدرگ موافقت بکنید و
 چہد الفت بکشا و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پایل اندر نشست و
 مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم تا این صحبت
 برانگیریم و پایل و بیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چہار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد از ان جا بہ پایل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتی تا گرم گشت
 و الفت بیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر شرح عیال و اطفال بہت اول
 جنت مماثل ایشان آمد کہ روز ہا آن جا گذرانید می و باز بسکن صحبت
 فرمودی با بجمہ حضرت اورا فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و سنانہ
 نمود این جا بان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس شد سرہ
 و مخدوم زاوہای کبار عالی شان و است بر کاتم مسوع گردیدہ قلم را زبان
 اظہار کشو کہے آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بود او کیسے
 الشرب می نمود اما بظاہر انشاب و ارتماط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الرحمن والانس عبدالقادر جیلانی پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را از اوت بسید گدار حرم ثانی بود اورا بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حرم اول اورا بسید شمس الدین صحرائی اورا بسید عمیل اورا

بسید بہار الدین اور بسید عبد الوہاب اور بسید شرف الدین اور
 بسید عبدالرزاق اور الوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوزیدہ برمی و آشفتہ سری بیشتر بہ جزا
 مقاور بسیر روی و دوران بو اوسی کہ صدق بو اوی غیر ذمی ذرع بو چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران ہدیا
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہت تامل نمازل
 خویش بر روندے و ضیافتا نمودندے و شیخ از طعام و کثرت با ایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ صدوقہ ابیت عند ربی بود با سنگ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ صدوقہ ابیت عند ربی بود
 با سنگ ایشان نمودے با دوا کہ با دوا الہی سرد از جیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوروے نہ ازان شہر نامی ویدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردان
 اورا احتیاجی بخلا رفتا و چون بہ طہارت جامی و رآمد وید کہ از جاے
 درمی کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی وید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کاظم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزود و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشت و خویش را بدان
 مکان سابق وید کہ ازان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 بر گوری بول میگرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
 لُح اُحی بیرون آمد کہ اشارت بود بکرامت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشفنو و همچنان بشورش تمام بر صاحب لوح بانگ برزو گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بجاک یکسان
گشته هنوز لوح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخواست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الا نوار فرمودند باین همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی بنیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت دربار شدی و تندی
مولانا فلان صالونی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً
بدین نیت متوجه دریا نیت شیخ گردید و چون بحوالی منزل شیخ رسید شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب بر وجه تمام تر سنگها و شترها برداشت
متوجه مولانا گردید و مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
و شیخ قدس چند و شبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و جهان باخبر اند که مرتبه اینان از آنها کم است
و مرادش از فلان و به جهان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحیوان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تعییر اسرار می درآمد بعضی اوقات
و قائل آن اسرار آنکه مهارت علمی مستهان را کامل بود بعد از تفکر و
تامل بسیار و در ایام صل می شد و بفهمی درآمد و از باب بهت
زنده بجان و گردند بیرون زد و کون در جهانی و گردند کس بی زبان حال
ایشان نبرد و این طائفه گویا زبان و گردند و روزی بتقریب احوال
شکرت خواجہ محمد مستنون طوسی قدس سرها فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیرازان عالم بود و نیریکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر وادہ میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسلہ علیہ قاور یہ چون شیخ کمال اقل قلیل نظرے و آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در تاسع عشر از جمادى الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائے راہ وصال رفیق اعلیٰ گرفت و در تریہ کتھل کہ از قرابے تابعہ سر ہند است خواب گاہ یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسنہ بعد از ونیسہ او شاہ سکندریست و ارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در تہابہ جذبات و حالات عظیمہ فیض رسان سلسلہ آبائے خودے بود حضرت ایشان کے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر ول شاہ اسکندری از عنایت نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرين بعد از الف از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ سے چمن راتر و تازہ آراستند + چوشنم نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکدیگر بہ حضرت ایشان حرف مجاویب و رمیان آوردند و درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلیان نزد ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان دیار از منلو بان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر از شاہ را و فلان شاہ را و بنایت خندان و تقمہ زنان یافتم طلب کشف ستر ان نمودم فرمود و فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ بر سر و واسی در کمر بایمان پشتہ گاہ را بجاسے واگذاشتہ سبحانہ انسانی شدہ از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واورا پنهان برداشته و هر که رجال النیب لمحق ساختند من دوران ایشان
 باو که و بدان واسطه که در گذشت میدیدم و گریاسی تم عورت اورا که
 اندر و ابووی نگریستم این شده من ازان است لکن گاه فرودش آنجا و کار است
 و بد اس محتاج اند مخفی گماند سابقا و عهد بیان بیرو سیاحت حضرت مخدوم
 بعضی بلاد را رفته بود اکنون آنجا رفته نموده می آید جناب چون از کتیب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاوه و استشفافه لازم
 سیرالی الله و بسیر بعضی بلدان ممالک هندوستان قدم نهاد و درین سفر
 مانحو و عهد کرد که جاکه بجزئی که شعرا با شت تفصیلش لب کشاید و از هر که
 آثار بدعت بسیند بار اوت بل بصحبت او نیز و از دوران سفر بسا علمای
 عامل و عرفا که کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 به تقریبی فرمودند دوران ایام که حضرت والد ما را برهناس گذاراقتا و بود
 شیخ الهدا و را که مرده بود و نهایت عمر و غزیز غزیزان دیده آنجا و ریافته بودند
 از و حکایت کردند که گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق و وصل
 که آنرا نهایت است والد ما این کلام نهایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چه آن خلاف صریحیت بقول جمهور محققین که منازل الوصول لا یقطع ابدا بدین
 پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقان چه اشیا
 جز وجود و اعتبارات نیند و وجود و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
 وصول با و سجانه که منتی بذات اقدس او که وزیرا که عارف را چون بس
 محبوبی و طے اجماعی بعضی عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 همه وجود و اعتبارات مقصود کردند و سیر او بذات بخت منتی که و و بدان

سیر و راه مانند دوست اورا کز امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ ما منقطع
ابدالابدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلاً ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریفین خود نقل کردند کہ سے فرمودند
شیخ الہدای مذکور روزے و مجلس کہ جمعے ذکر اترہ سے کشیدند حاضر بود و بعد از
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براسے تصفیہ دل و انجلاسی آنت
و دل نیست مگر آمینہ کہ رنگے بروشستہ اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذر خفیہ است نہ آنت کہ دل آہنی باشد کہ مارا شک برود
باید روینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانیہ مذکرہ
سے گوید جمع از مشایخ کہ ذکر جہر خست یا رنودہ اند بطریق اترہ یا غیب آن
ایشان حکم کریمہ ادا شد قسودہ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
گردد و ایضا با جہر ذکر خفیہ خست یا رنودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشورہ و از
کہ وجہ شیخ مذکور کے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ
مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما پسندہ است با بحکم
لکل وجہ ہو مولیتها بیان طریق اکابر سے نماید و ہم در بلدہ رہتاس حضرت
مخدوم بچوڑہ درس مولانا راللبیہ النحریر محمد بن فخر کہ صاحب توضیح الحوائی
و غیر آنت و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف بسیدہ آ
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ ہمامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر صبح واقع ست می فرمود دوران عمن آن
زواند نوا تدبیر خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ ور کے
از مواضع آن اطلانودہ بود و ہنگے ہنگے بمرح کلام خاصہ از تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بوجوب ورود و نیکی یا بد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر جبه
 خاموشی چاره نیافت چون شرات آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
 رسید ناگاه از برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا مصنف مصنف
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ و بگوشه
 گرفته بودیم و این همه بر وجهی پدید نه چنان بوده بل حقیقت آن که او گفته است
 و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
 مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد الزکوری

رحل یو اجمع غفیر من العلماء فی حدیقه کانت واقعه فی ظاہر بلده فاذا
 غاب عن بین اعلیهم فتمت سوه ایا ما و ما وجدوه و الله اعلم بحقیقه حاله و علم
 حضرت ایشان علیه الرحمه و الرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
 ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط است اما او را یک و سستی است چون که تیز
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که من فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگاله بشری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
 که در یکی از مساجد آن شهر باجیای لیالی بسر برده و شهرها از فقر و بیکاری
 بگرفته و زاری می بود و او و همربانی بسیار بن اظهار نموده گفتی بیایا چندگاه
 با هم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود و لم ندرای
 صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعرهای را از اشعار هندی می خواندی
 و اشک احزان از دیدگان برانشاندی که مضمون آن شعر این بود که
 میرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوی از بس نزاگش موسی را آنجا

گنجنامی نیست شاید و اگر از بس انبساط و التماس آن گوی عالمها و روکم است
 نیز درست آید سه تکه ای به تنگ بون دل مور و شک چندان که در عالم کتبه
 شور و هم حضرت مخدوم را ورین سفر گذاری بشهر جوپورا قما و آسجا فوالده
 صحبت حضرت سید علی قوام را که من سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السكر و الوجه و السماع و ذو التوکل والتبلی و الاقطار و در سلسله نور چشم
 حسین الدین سبخری و عمریشیخ بهار الدین جوپوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی میوه در تمام القه سحانه از و آرنده که سید الانام را عالی الصلوة
 والسلام در مقام دید که فرمود علی دلی بر و خود میزنی و از خلق القه چینی
 که گریه گفت یا رسول الله اگر دلی است اذان نشت و اگر راست هم اذان
 تو علی بسیار در میان کسیت فرمود بر اسے خلق و عاکن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول است تو فی رحمہ اللہ سبب خمین و شہادت با بجمه حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از باب معرفت و علوم را در این سفر دریافت عثمان
 مراجعت بوطن بالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین و ایر پیر طلال و ربلده
 سر بند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تعلیل و فتور بر سبیل
 تحقیق و تدقیق و افهام حقیق بیان فرمود که در جمیع علوم تحریر و تالیف
 و رفقه و اصول آن که بے نظیر بودی فرمود که در آن ایام که در وقایع
 بزودی غور نمودی آن محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و و تحقیق
 استنباط سراج الملة امام ابو حلیفه رضی اللہ عنہ سائر مجتهدین کالتلمیذ
 و نیز مضرش اذان جا که با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضور و راجع
 فرموده بودند مدام بر سجا و هافاضت بمصدق خبر لان پیدی القه یک
 رجلا و احد آخر یک من الدنيا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاوواب داشت و شاد روان و رس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون لقرن و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہما در
نهایت بلندی کے ہے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را از دوا و از دور نزدیک طرف بستند کے از ہمیشہ
افادہ او بقاصد خویش پیوستند کے قدوة المشایخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہور ست و در حالت و عزت مشہور از تلامذہ فصوص
اوست با بجمہ حضرت او در آگے از اسرار ارباب توحید و جوہ مرتبہ
علیہا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین العری قدس سرہ
الانوار از فرط علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقیضات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر کربات و شطیبات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بعض صیانت حضرت عزت عنہ سمہ
و حل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان و ارانی
کہ رہا یقع فی قلبہ النکتہ من نکت القوم ایا تان لا قبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ عالی کہ مخالف کتاب و سنت ہوئے خواہ از
خویشتن ویدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہاوسے و اعتد او
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہ اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقال آیتا وزیران
کلام حضرت محمد و م کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سر مہر
او فرمودہ و و شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز السنۃ
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید و جوہ
و مشرب والد خوواز والد شریف خود حکایت کروند کہ مدتے جو بیان ہووند

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویستے بود از شهر سون پتہ بس معمور بزرگ
 بخت استماع راز کے کہ از و با ایشان رسیدہ بود و آن راز این بود
 کہ گفتے پیر من کہ جداور کے من بود متدریب ہنگام احتضار مرا باسی کے
 از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا اتفاقے نسبتے نماید و اعطای
 نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سر کے از حقیقت این معالما بہ
 زبان راند کہ بہ مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان بر افشانند و
 من بچنان حیران و آسیمہ جان بر جا کے مانند لکھنوی ہستہ چہ راز بود کہ شب
 از تو زبان بگذشت + کہ روز عمر بسا مان تر جان بگذشت + بگوش صید
 ہذا نم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع و راقماد و ہمدان بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرتتہ والدہ بالشوق
 استماع این سخن از و کے خواستند کہ بدیاری او شوند بنا گاہ
 شیخ مذکور را بخت مئے از سر ہند عبور فرما پیش آمد چون سر ہند رسید
 بکاروان سراسرے نزول نمود و والدہ مانیر وارد آن جانشند بدیاری
 معالفت و محالست خلوتے در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بہ راز نمودند شیخ آن را بیان مندرمود چون والدہ ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحب کے بود کہ از خلفای
 والدہ ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت
 نمود کہ آن چہ بود مندرمودند ہمین سہلکہ کہ ما را نیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این ہمہ کہے نماید واحد حقیقتے است کہ بقوان کثرت نمودار
 گشتہ لیکن چون آن درویش را بوسے بود ساوہ و این راز من جاہ
 بگوش او سہ نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را بر نتاقتہ و براہ ہلاکت شستہ

و شیخ عبداللہی چون عالم بودہ و صاحب تمکین و آشنای این راز خانہ
 برانداز بر جاکے بماند پس حضرت ایشان قدس سدرہ بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و رین اثنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
 از ظہور حقیقت توحید کما ہو بعض متبدیان و متوسطان راز استیلائی
 محبت کہ از اقتضای آن استیلا آشت کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب سے و رأید کثرت موہومہ منقیہ بکسوت و حدت ہویدا کردو
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ما قدس سرہ
 از درویشے حکایت کردند کہ کہے گفت وقتے در شہری برای میرنم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نسائے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بجز و دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریتم لباس او را بہمان رنگ و صورت کہیت
 و کیفیت در بر خویش یا نستم کہے چنانکہ از نظر گیان شریکین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بے ع و در عشق چنین بواجبے باشد پس حضرت
 ایشان قدس اللہ سدرہ العالی فرمودند چگونہ شمای متکثرہ عین
 واحد حقیقے بود کہ کثرت موہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظللال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما و خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات و صفات
 حقیقہ او سبحانہ و موہوم چگونہ عین موجود حقیقے بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات و مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش شد موہوم من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً و تلیح
 الیہا علما و حالاً با بجمہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افادت

با انجام رسانیدن و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ و پیچیدگی
 را بنجائے خود قبول نمکے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدینگر
 تجویز نمے فرمودند و در حلقہ زندگانی را چنان بجا تبعاع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بستہ کردند کہ سنتے از شان را نیز مسترد ک
 نگذاشتند تا بجاکے کہ گویند مہما اکمن ازار پوشت میدندے نہ سراویل
 فعلین ذوق بالین بر پاکے کردندے نہ پاکے افزار با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
 غریمیت نبودے از بس شوق عمل از دست نہاوندے حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
 بعد ازین در منصب گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزم غریمیت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلسلہ دیگر گروہ بودند
 و بیکات آن طرق نسبتہا می علیہ سیدہ کماہر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقش بندیدہ قدس اللہ سرہ را ہا ہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہ نقل میگردندے فرمودند چنان معلوم ماگر ویدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این باوید بدست این طائفہ علیہ نقش بندیدہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابران طریق سینہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہواہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
 بدیاریار ساندیا مارا بدیاریار و بردتا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

گروہ اول

فرط آرزو مندی ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ عنہما والدین محراب الہامی
 قدس اللہ سرہ و الا قدس معروض داشتیم فرمودند ما را نیز شوق و دیدن
 ایشان بود چون بسر بند رسیدیم چہ چیز از ایشان گرفتیم ما تا کہ بیکی
 از دست راست آن حدود شریف بروہ آوردند راستم حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سدرہ شفقیتیم با خود و سہ ماہ
 امانت و گیرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقش بندہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ و بشہر برمان پورا آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خانیفہ شیخ لشکر محمد کہ در کتب خانیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ مجمل احوال این عسکرہ در مقالہ را بعد انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسلسلہ و رسدہ احدی و نامشہد بعد
 اللہ ان از جهان رفته بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ
 او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجادہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما و او آخر عمر نے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہما کے مشائخ طرق نسبت نقش بندہ یہ است و اس حال
 خود را بران نسبت سے و اریم گفتیم انک گواہ عدل دیگر پیدا رہے
 درین مدعا شاہدین عدلین برو کے کار آمد اکھ رشہ و اللہ اعلم حضرت
 مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی مسائل خستہ
 ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ امیر القشہد کہ بسا نکات
 عالیہ دران بقلم بیان آمدہ لفع اللہ سبحانہ الطالین بہا و بر شہنا سندگان

سندھ

۱۰۳۱

لوہ مانی

چه بر سخن بودی است که آنمه مفاض از حضرت و اهب العطا یا است و جناب
 و امیر بدان نگارش و املاست چنانکه خود و در عنوان آن رساله شریفه این
 معنی را اظهار می نماید آنجا که فرماید هذا اسرار التشهد فی معراج النبی
 صلی الله علیه و سلم افاضه الله سبحانه علی یفیه القدیور و فضل العیم
 فابره قها امتثالاً بامر المفیض بحکیم این قصیر نکته های چند از آن ایراد می نماید
 و اگر چه آن رساله تباری زبان است اما این جا بر آن از آن ترجمه فارسی
 نیز نقل کرده است که طلب معراج که متضمن رویت است بلسان استعدا و
 آن حضرت است علیه الصلوة و السلام از غیر موال لفظی زیرا که در معراج
 استعدا و الزم و اتم است مراستجابت را و گویا موسی علیه السلام مشغوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از استعدا و آن طلب نمود
 فی معنی الخیات لله و الصلوات و الطیبات هی اظهار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال مجبوع الانواع و مجبوع الاعتبارات للذات السقیم
 لمجموع الکمال المنزه عن النقص و الزوال فان به باعتبار قوای و فعلی و حالی
 اما القوای فکما اظهار الانسان عظمة الحق سبحانه و کماله بالنسب و اما
 الفعل فکما متثال الامر واجتناب لنواهی بایتان الاعمال لیل ذوالکمال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق له
 ابتغاء لوجه الله سبحانه و تعالی و اما الجمالی فکما اشتغال القلب الروح
 بکماله الکمالات العلویه و العلییه و الخلق باخلاق الالهیه فان الانسان
 واه و هو یبصر الکمالات مملکه نفسه کما و در ذیل حدیث تحت عنوان
 باخلاق الله فکما بالنسبه الی مقام لفرق اما بنسبه مقام الجسم
 فانقوار انکره سبحانه تعریفات ذاته بکمالات صفاته فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعلية فكأظهار جماله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر ثم من العلم إلى العين والجمال
 لتجليه سبحانه وتظهر على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
 وصفاتي وافعال فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
 متبرخ عن الكل وسائر في لكل بالكل اى ماجدية جميع كما لانه واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذا
 الخشية اصلا والصفاتي كذا سبانه بصفة العلو وبصفة القدسية
 والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والارزاق
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عن الله في المحققين
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
 الشناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
 سبانه وتبرور موضوعي ازمواضع اين كتاب قلبي منيما يدركه نور اراستة كراين
 شمارا كالتحيات لله النور بو ان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرأيت
 محمول وايم كحق سبحانه فاعل بو وبنده الت برب قرب نوافل كبنده فاعل
 بو وحق سبحانه الت لانه لسان فقره عليه الصلوة والسلام و اسر دفع من
 اليين استعمال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
 سبحانه وتعالى الا كماله كقوله عليه الصلوة والسلام لا احد من خلقك
 الخوان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل بقره
 اليد وازخاوه نفسه في اليين كلسار له واظهار اللعنة تمام انجاسه
 وان كرتامى كبنده باخراجه كاعلامى او يجعله لوجوه الموصوب له من
 الحق سبحانه بل وجوبه مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی التذکره او باعتبار مقام والد و مرتب فی المقامات الثالث من قرب النوافل
 و الفرائض و الجمیع منهما من غیر تقید بواجب و هذا هو مقام اواد
 المختص بیننا محمد صلی الله علیه و سلم و خاتم این رساله شریفه بر قلم
 محترم آورو که مراد ول ملعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراءة تشهد و
 آخر نماز تذکره و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مزینین راسخین و اول
 آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله
 علیه و آله و سلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفا علیه و رقت الله
 سبحانه تعالی جرقه من کاسه صلی الله علیه و آله و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
 تشهد بر آن سرور سید البشر اعظام است بر آنکه معراج مومنین متابعت محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و اذای حق تعالی است که رسید و مسلمین را به یمن
 هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تهنیت است بر آنکه چون حضرت
 شکرست بخشید است را به تشریفات معراج فیضی که آن صلوات علیه فی معراجهم
 و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نماید بیرون
 نیر و نذاذ ربقه متابعت او غایب الصلوة و السلام و تهنیت نهایت ایشان چنانچه
 مقام او و سر ایشان تحت اقامه او ایضا اشاره الی ان منتهی معراجهم الی النبی
 علیه الصلوة و السلام و منتهی معراج صلی الله علیه و آله و سلم الی الله
 سبحانه و تعالی و تعظیم الاتری انه علیه الصلوة و السلام و ان الله سبحانه
 فی ابتداء لقوله الخیات عداخه و المومنین امر و بالصلوة علیه علیه
 الخیات و التسلیمات فی منتهایها بعض فوائد که حضرت ایشان از
 والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت
 کرده اند حضرت والد که فرموده یک بار شیخ جلال بدین شیخ زکریا دین فقه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از روایت و مشاهده
 او سبحانه تعالی درین نشار چه چشم سر و چه چشم سر بر اقیانان بهره دار و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن متبنی بر سر اسرار است این توحید شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پیر سیدم آنرا شنیدم و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 داد و در چه تقریر نماید فرمودند سالها می بسیار گشتند بنحاطر نگانده اند
 آنچه الحالی بر دل می آید آنست که در تمام امتها و همین یقین است پس حساب
 هر کس را بخود می باشد چه مشهور و اثنینت می طلبد و مشاهده معارفت میجو
 شما حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بنصار و در
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم گروه نشای آن دخول در طریق
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانید که غلطها کرد اند و به ضلالت رفته
 شما هم حضرت ایشان در مکتوبی بقا شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم ساوگ که ساله دیده ام که در اینجا نوشته است
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن و در حصول
 بطلوب کافیت باین مراعات هیچ احتیاج بذكر و فکر نیست من خواهم
 از زبان صداقت نشان نمودم و راهی عالی نشان و همین بزرگوار ایشان
 شنووم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صاوق حضرت مخدوم سحره اقول
 و زاویه خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقبول و مطوع الاخر افتاده
 چنانکه بر عضو می از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن در ویش بقیده آنکه
 از روزی یاد شمسی این معاطه با ایشان ظهور یافته هر انسان و لوجه کثان و

خاک مصیبت بر سر زبان برون آمده و یکی را خبر کرده چون آن هر دو بار
 بان حجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که رو با آنها فرموده تا با بحیات
 عاریت درین جهان باشم افشای این راز می نماید چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم تهرتم
 بوده باین ابیات عارف روم سه دشمن خوشیم و یار آنکه ما را می کشد + عراق
 در یایم ما را موج در یایم کشد + بیگیت غزرا میل برابر عاشقان او رہی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی لعلیون خفیه
 صد جان میدهد و دلداریدایم کشد + بس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 زانکه منکر خویش را از خشم و صفرائی کشد + چون قلم بچون شهادت کبری رسید
 اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بگذر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مبارزه حیات را بدر و از ه صد و د شانین رسانید
 که انبای آن بلسان نبوی محقارانشند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت
 فرمود و کان نوک فی السابج عشر سنه سبع بعد الالف بیرون شهر سر بند
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سرد کشید رحمه الله علیه رحمه و سعه
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده بر با عمیه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر سزا دل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ کو صال او بگو شیخ خدین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و ال
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العربی و نسبت با ستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام که امام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت که نیه خاک و چشم
 محبوبان می اندازد و دور و دور می سازد و بعد از آن معروض داشتیم که مراراً مرستی
 ولالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن فصیحیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذاشت که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علییه و علیهم الصلوٰة و التحیة
 را در جزایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان کس که ترا فرماید
 ایشان را و او فرمودند محمد شاد و المنته که سرشاران بختتم و غرق آن در یابی نیست
 س الی سخن نبی فاطمه که بر قول بیان کنی خاتمه حضرت حق سبحانه جناب
 محمد و مراد مطابقاً بشیخه عبد القدوس رحمهما الله بفت پس عطا فرموده بود و حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن و انزه اینجار فرمی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک و لاتب اند شمس که انوار و امم نجوم است
 مقام او فلک رابع و همه بر او ران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و کهنه
 بهره و بر بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواججه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سره باید بر حسن استند او بر او ران و فرزندان ایشان ولالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بدین بزرگوار حفظ فرار گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنووم که فرمودند والد ماجد ما را
 فرمودندی شاه محمد و قال و حال تلمیذ رشید است هم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند هنگام احتضار این بر او رسن بر سر او حاضر بودم تا گاه سبی